

قرن بیست و یکم یا عصر جهان وطنی

مدیریت جهان وطنی با سازمان ملل متحد خواهد بود

شعار جهان وطنی: این است و جز این هست (راه‌ها باز شدنی هستند)

دکتر مهدی پرهام

□ درون‌ها تیره شد باشد که از غیب
چراغی برکند خلوت نشینی
نمی‌بینم نشاط عیش در کس
نه درمان دلی نه درد دینی
نه حافظ را حضور درس و خلوت
نه دانشمند را علم‌الیقینی!

قرن بیستم اوج تمدن بشری بود و در
عین حال اوج توحش و شقاوتش که این
عجیب می‌نماید - تناقضی است که عقل
آدمی آن را نمی‌کند، ولی واقعیتی است که
چشم آدمی آن را می‌بیند و می‌پذیرد.

مظاهر تمدن بشری

جلوه‌های اوج تمدن بشری را دیده و
می‌بینیم که بسیاری از بیماری‌های لاعلاج
درمان‌پذیر شده‌اند. امید به زندگی بالا رفته
و سطح علمی و پژوهش جهشی روزافزون
داشته، ارتباطات از تلگراف و تلفن در منزل
و محل کار به فاکس و تلفن همراه و رادیو و
تلویزیون و ماهواره و بالاخره کامپیوتر و
اینترنت متحول گردیده و عصر انفورماتیکه
حاکمیت بی‌چون و چرای خود را اعلام
داشته است و این وسائل ارتباطی و
تکنولوژیک به‌طور کلی فواصل پنج قاره‌ی
کره‌ی زمین را از میان برداشته‌اند و جهان را
کوچک و در حد پنج استان یک کشور
کرده‌اند. و امروزه به‌سهولت می‌توان با آن‌ها
در ارتباط بود و در آینده نیز برای آن‌ها

برنامه‌ریزی مشترک کرد. تنوع وسائل نقلیه
به‌خصوص هواپیما و کشتی‌های
اقیانوس‌پیما و راه‌آهن‌های سریع‌السیر و
جاده‌های آسفالته که در آن‌ها انواع اتومبیل
و کامیون در حرکتند، تمام نقاط را تقریباً به
یک‌دیگر متصل نموده‌اند.

وقتی انیشتین به‌طریق علمی اثبات کرد
که ماده، انرژی متراکم شده است و این ماده
چنان‌چه در حرارت بالا قرار گیرد باز تبدیل
به انرژی خواهد گردید. انسان دانست که
اولاً ساختار کرات آسمانی و کهکشان‌ها و
زمین و آن‌چه در آن‌هاست از چیست و ثانیاً،
این انرژی همه‌ی موجودات را بدون این‌که
بفهمند به یک‌دیگر متصل نموده است.
دویست سال قبل نیوتن نیروی جاذبه را از
افتادن سیبی از درخت دریافت. و این گویای
جذب و انجذابی است که در همه‌ی
موجودات مادی نهفته است. در این قرن
انیشتین علت آن را که تئوری نسبیت عام
اوست، بیان می‌دارد و باز همین انیشتین با
تجربه‌های لابراتواری دریافت که اتم،
کوچک‌ترین جزء ماده نیست، بلکه خود
انیشته از ذرات کوچکی به‌نام کوارک است
و فعل و انفعالاتی در آن است که نظیر
حرکات ستاره‌های منظومه‌ی شمسی و
کهکشان‌هاست و خلاصه این جهان عالمی
در زیر دارد آن‌چه در بالا استی. - در
تخته سنگی افتاده کنار جاده دنیایی در

جنب‌وجوش است. وقتی انیشتین به این
دنیای زیرین واقف گردید، مطالعاتش را بر آن
متمرکز ساخت. این همان دنیای کوانتوم
است. کوانتا کوچک‌ترین ذره‌ی انرژی است.
نیوتن به یک نظم مترادف جهانی اعتقاد
داشت، یعنی اگر کاری به‌همان طریقی که
قبلاً انجام شده و دوباره انجام گیرد، همان
نتیجه در موعد معین حاصل خواهد گردید.
انیشتین به‌نظم کائنات معتقد بود، ولی نه
آن‌چنان که هر کاری در وقت معین به
نتیجه‌ی قبلی منتهی گردد. چون شدن را بر
بودن ترجیح می‌داد، در شدن تحول ضروری
و اتفاقات غیرمنتظر تأثیرگذارند و انگهی در
دنیای کوانتوم نوعی آزادی عمل در ذرات
ساختاری اتم مشاهده می‌شود که به‌نظر
بی‌نظمی می‌آید، ولی سرانجام با نظم پایان
می‌گیرد. انیشتین به وحدانیتی اعتقاد داشت
که آزادی انتخاب را به بشر عطا کرده، ولی
عقل او اگر درک مسوولیت ننمود و
بهره‌وری نامناسب نمود، زیانتش را باید
متحمل گردد. به‌همین مناسبت وقتی
همکارانش هایزنبرگ و بوهر نظریه‌ی
«عدم قطعیت» را طرح کردند به آن‌ها
پرخاص نمود که شما طلاس به‌دست خداوند
داده‌اید تا بر صفحه‌ی نرد بریزد و بفهمد چه
بازی باید کند، در حالی که او می‌داند چه
می‌کند و چه می‌شود. این‌ها مظاهر تمدن
بشری در قرن بیستم بود که ذهن آدمی را از

بسیاری خرافات پاک کرده و علم را تمرکز داده تا ارتباط افزون شود.

مظاهر شقاوت بشری

اما وقتی به گسترش این وسایل ارتباطی می‌اندیشیم و می‌بینیم که تفاهم و ارتباط بشری، برعکس روزه‌روز کاهش یافته و لحظه به لحظه انسان‌ها با یک‌دیگر بی‌ارتباط‌تر و ناآشنا تر می‌گردند و غم و اندوه یکی، دیگری را به فکر یاری و همکاری نمی‌اندازد، بهت و حیرت سر تا پای هر کسی که اندکی با تفکر سر و کار داشته باشد، می‌گیرد و میبهوت درمی‌ماند که این همه وسایل برای براندازی فقر، فاقه، بی‌سوادی از هم‌نوع در دسترس است، ولی دستی از آستین گروهی خیراندیش به یاری بیرون نمی‌آید و این همه مدعیان و احقاق حق‌کنندگان حقوق بشر، قدمی واقعی بر نمی‌دارند، هر اقدامی انجام می‌گیرد، سرانجام معلوم می‌گردد هدف امری دیگر و غرض معامله‌ی سودآور و منفعت‌خیز بوده است. در حالی که با یک هزینه‌ی مختصر اگر دول عالم همت گمارند، فقر و بی‌سوادی می‌تواند از صفحه‌ی جهان زوده شود. ^۱ در سال ۱۹۸۹ در گزارش توسعه‌ی انسانی سازمان ملل متحد آمده است که اگر چهار درصد از دارایی ۲۲۵ نفر از بزرگ‌ترین ثروتمندان جهان که برابر با درآمد ناخالص ملی بیش از ۴۷ درصد جمعیت جهان است، برداشته شود و در راه سوادآموزی و فقرزدایی هزینه شود، فقر و بی‌سوادی از صفحه‌ی جهان محو و نابود می‌گردد. جای دیگر نیز نوشته‌ام وقتی ویلی برانت، صدر اعظم آلمان بود، مدیر عامل کمپانی فیات که دوست قدیمی‌اش بود و مردی هوشمند و تجربه‌آموخته نیز بود، از او خواهش کرد تا مطالعه‌ی بنماید و ببیند برای براندازی فقر و بی‌سوادی چه هزینه‌ی لازم است و چه‌طور و به چه شکل می‌توان آن را تأمین کرد؟ ویلی برانت با کمک سازمان ملل متحد، پژوهش را به پایان برد و کتابی تدوین نمود که تحسین برانگیز در سطح جهانی بود و با عدد و رقم نشان می‌داد که چنان‌چه دول مترقی فقط یک درصد از درآمد ناخالص



کاری از: داود شهیدی

ملی خود را به این سهم اختصاص دهند، فقر و بی‌سوادی از جهان رخت برخواهد بست. ملاحظه می‌کنید از این کم‌تر و ناقابل‌تر ممکن است؟! این دیگر ارتباطی با سنگینی هزینه و نبود تشکیلات ندارد و فرهنگ بشری آن قدر بالا رفته که اهمیت این کمیّت را دریابد و در عمل آرد، اما در این میان عامل بازدارنده‌ی بی‌ست که پنهانی عمل می‌کند و همانی‌ست که دو جنگ جهانی را که نمونه‌ی شقاوت و جهل بشری‌ست با هزینه‌ی چندین میلیاردی و تلفات انسانی چند میلیونی به وجود آورد، در حالی که انسان به سلاح بازدارنده‌ی چون علم و فرهنگ مجهز بود. این دو جنگ متممی دارد و آن جنگ ویتنام است که امریکا برپا کرد. این جنگ نمونه‌ی توحش و شقاوت بشری‌ست و مکمل جنایتی‌ست که برپاکندده‌اش، امریکا در پایان جنگ دوم جهانی بود. این جنایت بی‌تردید ننگ ابدی تاریخ بشریت و ثبت در تاریخ امریکاست. بشر تا آن تاریخ به انواع کشت و کشتار دست زده بود، ولی هیچ‌گاه هم‌نوع خود را مانند فلزات ذوب نکرده بود و این جنایت را در دو شهر ژاپن، هیروشیما و ناگازاکی مرتکب شد تا جنگ دوم جهانی پایان گیرد. «دویست هزار زن، کودک و مرد بی‌گناه را به‌خاطر تسلیم‌شدن ارتش ژاپن، امریکا ذوب کرد! فقط در چند ثانیه تا متفقین پیروز گردند! اسم این را چه می‌گذارید؟ جنایت، شقاوت، توحش، هیچ‌کدام حدّ و میزان این ارتکاب موحش را نمی‌رساند. برای ظلمت جهل و شرارتی که بتواند دویست هزار نفر بی‌گناه را در لحظه‌ی بی‌دیار مرگ بفرستد، واژه‌ی بی‌هیچ زبانی از زبان‌های مردم جهان وجود ندارد! و بالاخره جنگ نهایی قرن بیستم جنگ سرد جهل ساله است که امریکا و شوروی با کلام به یک‌دیگر می‌تاختند. یکی می‌گفت که بمبی ساخته‌ام که سه بار زمین را در هم می‌نوردد و پس از چند ماه دیگری اعلام می‌داشت که بمبی ساخته‌ام که پنج بار زمین را کن‌فیکون می‌نماید. حرف‌ها نمونه‌ی سخنان عقل‌باختگان بود و تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه داشت.

... ملاحظه می کنید که قرن بیستم اوج علم و جهل بشری است و چون قرنی است که انسان با دانش و منطق انس گرفته، نمی تواند این تناقض را همین طور قبول کند، بدون این که علتش را بیاید. اشاره کردیم که عامل بازدارنده ای دارد که جنگ دوم جهانی را نیز همان برپا کرد - او خود را زیر پوشش هایی پنهان کرده است، این عامل سیستم جهانی سرمایه داری است و پوشش هایی که بر خود می کشد سه لایه ای هستند: آزادی، دموکراسی و حقوق بشر. بر حسب شرایط و موقعیت آن ها را بر پیکر آدم هایی که خود پروریده، می پوشاند و موحش ترین جنایات را مرتکب می شوند. این را باید دانست که خصیصه ای اصلی انسان فقط نطق نیست که او را حیوان ناطق می نامند مشخصه دیگری هم دارد و آن تزویر و معکوس نمایی است، در واقع حیوان مزور هم هست - در حالی که آلوده به هزاران گناه است، به کلیسا هم می رود و در مراسم عشاء ربانی نیز شرکت می کند ولی در همان شب مرتکب قتل هم می شود و فردا باز به کلیسا می آید؛ در حالی که چند ساعت قبل یک معامله ای قاچاق چند میلیون دلاری را نیز انجام داده است. به نظرش هیچ کدام از این اعمال بر دیگری بازتاب ندارد و اکثریت زیر خط فقر جامعه او ارتباطی با اعمال او ندارند - خداوند خواسته است که او ثروتمند باشد - هم چنان که خداوند اراده فرموده، آن ها که زیر خط فقرند، فقیر باشند و بی حکمت نیست، لابد مرتکب معصیتی شده اند که سزایش این است. خداوند - العیاذ باللّه - در سیستم سرمایه داری سازش کاری است که چون دلایان بیش تر نظر بر جوش خوردن کار دارد، نه صحت و سقم آن. گسترش مستعمرات هم با ورود کشیشان مسیحی برای تعلیم دین مسیح در نقاط مورد نظر آغاز می گردید و بعداً ارتش کم کم برای دفع اشرار ورود می نمود و سرانجام فرمانروا وارد می شد. هم اکنون آقای بوش هم برای براندازی تروریسم به خاورمیانه آمده تا دموکراسی را مستقر نماید! نظری به چاه های نفت عراق و موقعیت استراتژیک افغانستان

ندارد! که می تواند ممالک مشترک المنافع روسیه چون ازبکستان و ترکمنستان و سپس هندوستان و چین و... را کنترل نماید و ممالک ساحلی بحر عمان و خلیج فارس را زیر نظر گیرد، این ها مطمح نظر او نیست، هدف اصلی همانا استقرار دموکراسی برای خوب زیستن است.

لیبرالیسم پدر کاپیتالیسم

بیش از دو قرن است که سرمایه داری (کاپیتالیسم) دارد، مشخصه تزویری انسان را اقماع می کند. او از کجا آمده؟ شرح تفصیلی این پیدایش از ظرفیت این مقاله بیرون است، اجمالاً این که پس از انقلاب کبیر فرانسه و از صحنه برون راندن سلاطین و بالاخره ظهور و افول ناپلئون حرکت بورژوازی ملی، یعنی طبقه ای متمکن و وطن دوست فرانسه، بیش تر دول اروپایی که در آن ها فتودالیسم (خان خانی) و سلطنت مداری به کار بود، کم کم زمزمه ای آزادی اراده ای افراد و آزادی عبور تولیدات از مرزها و آزادی مبادلات بازرگانی و بازار آزاد مطرح مذاکره گردیده. در وهله ای اول کار جمعی در مقابل کار فردی سلاطین و فتودال ها قرار گرفت و جمهوریت و دولت به تدریج استقرار یافت و کلیسا که پس از رنسانس اقتدار خود را از دست داده بود، باز هم تضعیف شد و بورژوازی ملی صحنه گردان سیاست گردید و اولین بحران مالی در سال ۱۹۲۹ ظاهر گردید که معلوم شد بورژوازی ملی چندان فکر ملت نیست. ولی کم کم انحصارات بازرگانی جای آزادی بازار آزاد را گرفت و شعار (سرفرلسرپسه) در مقابل (دمپینگ) یعنی پایین آوردن قیمت در حدی که رقیب از میدان بدر رود و بعد بالا بردن قیمت تا جبران پایین آوردن قیمت شود، قرار گرفت. این حقه بازی ها و قیل از آن انحصارات لیبرالیسم را دفن و کاپیتالیسم را متولد ساخت. در وهله ای دوم دنباله ای انحصارات، کارتل ها، تراست ها و شرکت های چند ملیتی پدید آمدند و سرمایه داری تمام عیار با رسالت سه گانه ای که در بالا شرح دادیم با قیادت امریکا به

صحنه ای سیاست پس از جنگ دوم جهانی، ورود نمود. معلوم شد بورژوازی چه ملی باشد چه کاسب کار بازاری، هدفش افزودن ثروت است - حرف درست کارل ماکس که بورژوازاها پس از خلق کاپیتالیسم دوباره پشت دخل های بازاری خود نشستند، به واقع گرایید - آدام اسمیت، پدر علم اقتصاد - هم گفته بود که تاجر وطنش آن جاست که سرمایه اش کار کند.

امریکا پس از خاتمه ای جنگ جهانی دوم اولین کاری که کرد، دلار را هم طراز طلا کرد، باید دانست که دول عالم وقتی در مبادلات بازرگانی یکی به دیگری بدهکار می شود، بدهی خود را باید به طلا پرداخت نمایند. اکنون که دلار هم طراز طلا شده دیگر دول عالم به هنگام بدهکاری به جای طلا می توانند به سهولت دلار پرداخت نمایند. سپس امریکا اصل چهار و کمک مالی به ممالک آسیب دیده را علم کرد و داستان ارودلار زبان زد شد و اقتصاد اروپایی را به هم ریخته، رویف مشاور مالی ژنرال دگل زنهار داد که امریکا تمام هزینه ای جنگ را جبران کرده و همان اندازه هم دارد پس انداز می کند. با پیشامد جنگ ویتنام و آن چه امریکا تا امروز در آن جا عمل می کند و تصاویر آن در مجلات و روزنامه ها دیده می شود، یادآور عهد حجر و دوران جنگل زیستی است، دیگر افسانه های دموکراسی، آزادی و حقوق بشر که تصور می شد جایگاهی آمریکایی دارند و روسای جمهوری، چون واشنگتن و روزولت و کندی که همگی دموکرات و سمبل احقاق کنندگان حقوق بشر به شمار می رفتند، امروز به صفحات تاریخ سپرده شده اند و پس از نیکسون افرادی به صحنه آمده اند که هر کدام کمابیش شمایلی از او هستند و معرف عصر سرمایه داری که در تمام امور باید ملبس به لباس دموکراسی و حقوق بشر و آزادی باشند، ولی هدف افزودن ثروت است به هر قیمت و حاکمیت به هر وسیله که ممکن باشد، چنان که در ویتنام عملی شد - امریکا این رسالت را خود بر عهده گرفته است - اولین دفعه بوش پدر این جهان مداری را زیر نام نظم نوین جهانی،

بدون ذکر مجری آن اظهار داشته ولی در شب فردای روزی رأی گیری دوره ی دوم ریاست جمهوری اش، طوری علیه او تظاهرات کردند که نه فقط موفق نگردید، بلکه به کلی از سیاست کناره گرفت. بوش پسر هم، چنین سرنوشتی در انتظارش هست، منتهی به نحو دیگر. چون دوره ی دوم ریاستش رو به اتمام است، ولی دنیا از این سرپیچی و بی اعتنائی به موازین بین المللی و آمدن به خاورمیانه آن هم به عنری بدتر از گناه که براندازی تروریسم باشد در حالی که خود با اشغال غاصبانه ی سرزمین عراق چنان قتل عامی به راه انداخته که هیچ تروریست قسی القلی مرتکب چنین جنایتی نمی شود. این حرکت غاصبانه تمام دول عالم را برانگیخته است و همه می دانند که تروریسم براندازی، مستمسک بچگانه یی بیش نیست و چاه های نفت خاورمیانه و منابع نفتی درون زمینی آن هدف نهایی ست. اروپای متحد صنعتی و بنون نفت و آسیای بیدار شده از سلطه ی غرب و ایندئولوژی های مسلکی و دینی و از آن میان چین و ژاپن، هند و روسیه که همگی در حال خودسازی و غرب گزایی علمی هستند، هیچ یک این حرکت خودسرانه ی امریکا و تجاوزش به خاورمیانه را نه فقط تأیید نکرده، بلکه برآشفته و از این خودمحوری، به فکر چاره جویی افتاده اند. بی تردید راه حل مناسبی خواهند یافت. به نظر نمی رسد جز توسل به ترمیم و تقویت و تمرکز سازمان ملل متحد و طرح حاکمیت آن چاره و راه حل مناسبی در این عصر بتوان یافت. درک جهان وطنی و برنامه ریزی جهانی و جلوگیری از اتلاف مواد و رقابت های مخرب و در نتیجه جلوگیری از گسترش فساد و فحشا، در اروپا پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد و اتحادیه ی اروپا به تدریج منسجم گردید و احساس شد که انگلستان تضعیف شده و فرانسه از پای درآمده و ایتالیا و آلمان شکست خورده، در مقابل امریکایی تازه نفس چاره ی جز اتحاد ندارند. اکنون دول اتحادیه ی اروپا همه تقریباً سوسیال دموکرات اند، یعنی پس از جنگ جهانی دوم مزایایی در سوسیالیسم

دریافته اند که سرمایه داری عنان گسسته ی دو قرن گذشته را شاید بتوان تعدیل نماید و دیگر سرمایه داری پول محور زیر نام لیبرالیسم و دموکراسی نمی تواند پذیرفتنی برای هیچ روشنفکری باشد.

سازمان ملل متحدی که پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شد، تراوش اندیشه ی کاپیتالیستی ست یک اسب بی یال و دم، اشکم است. این موسسه ی بین المللی قدرت اجرایی ندارد و قطع نامه هایش نمی تواند به اجرا درآید. و قیمی به نام شورای امنیت از پنج کشور دارنده ی نیروی اتمی دارد که با حق وتو، آن چه اراده بنمایند در عمل می آورند. اراده ی سایر دول ابدأ در خور اعتنا نیست. چاره ی منحصر تقویت ناتو و گذاشتن آن در اختیار سازمان ملل و ایجاد یک قدرت اجرایی است. سپس اختیارات شورای امنیت را به مجمع عمومی واگذار نمایند و تمام دول را در تصمیم گیری سهیم گردانند و سرانجام انرژی و سوخت کلاً در اختیار سازمان ملل قرار گیرد و هر دولتی برحسب تشخیص سازمان ملل، از آن بهره مند گردد.

سرمایه داری غرب که زیر نام معمول بازار آزاد و آزادی عبور از مرزها، به طور کلی به کار است و تشکیلات W.T.O معرف آن است (متأسفانه ما هم به عضویت آن درآمده ایم) در وضع حساسی قرار گرفته و با صدور تولیدات ارزان چین، می بینیم که اروپا و هم امریکا یا اقدام خود، این آزادی را تلویحاً

انکار و اقرار به عدم توانایی و دروغ خود نموده اند و از چین مودبانه خواهش کردند تا صادرات خود را محدود نماید و او هم پذیرفته است و حال آن که برحسب مقررات W.T.O آنها نمی توانستند این محدودیت ها را بخواهند؛ بلکه باید تولیدات خود را ارزان تر نمایند تا چین نتواند رقابت نماید.

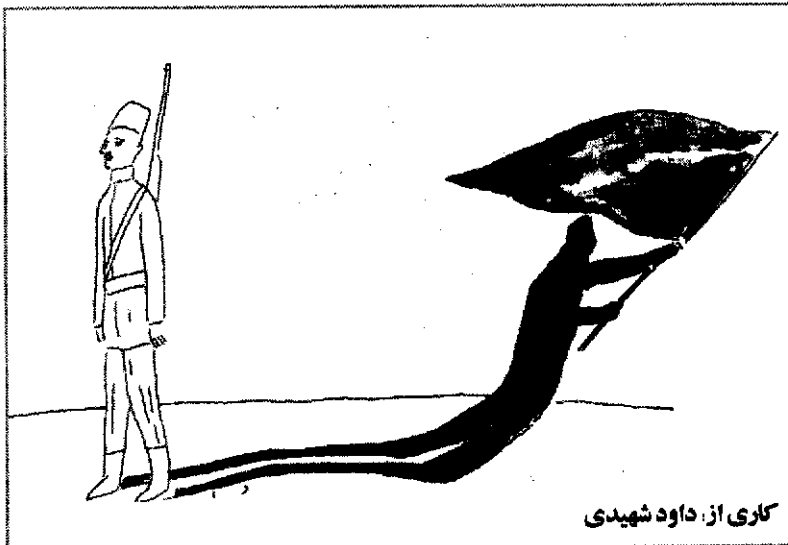
نتیجه

این مسأله و مسأله ی ورود امریکا به خاورمیانه، بدون مجوز سازمان ملل متحد آینده ی جهان وطنی را نزدیک تر می نماید و این ضرورتی ست که از جهت زیست محیطی و امنیت جهانی و رفاه بشری حائز اهمیت بسیار است و سرانجام به این استعمار پنهان و دروغ دموکراتیک خاتمه خواهد داد!

ضرورت برنامه ریزی در سطح جهانی و خاتمه دادن به این جنگ و گریز سیاسی و تهدید انفجارهای اتمی و ذخیره ی بمب های هیدروژنی و اتمی، روز به روز بیش تر محسوس می گردد. چاره جز خروج از این صلح مسلح و خاتمه دادن به تهدیدات اتمی نیست و دنیا دارد با پیش آمد رقابت اقتصادی چین و تجاوز امریکا با ورودش به عراق و افغانستان به این مهم می اندیشد و بی تردید راه صلح غیر مسلح گشوده خواهد شد. ■

منابع

مجله ی اطلاعات - سیاسی - اقتصادی، شماره ی ۲۲۲-۲۲۱، مقاله ی دکتر فرهنگ ارشاد، صفحه ی ۱۱۰.



کاری از: داود شهیدی